



بازار آزاد و دشمنان آن

لودویگ فون میزس
ترجمه مهدي تدینى

بازار آزاد و دشمنان آن
شبه علم، سوسیالیسم و تورم



بنگاه ترجمه و نشر
کتاب پارسه

سرشناسه: فون میزس، لودویگ، ۱۸۸۱ - ۱۹۷۳ م. Von Mises, Ludwig
 عنوان و نام پدیدآور: بازار آزاد و دشمنان آن؛ شبه‌علم، سوسیالیسم و تورم/ لودویگ فون میزس
 ترجمه مهدی تدینی
 مشخصات نشر: تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه ۱۴۰۲
 مشخصات ظاهری: ۲۱۶ ص
 شابک: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۲۵۳ - ۹۵۰ - ۲
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
 یادداشت: عنوان اصلی: The free market and its enemies: pseudo-science, socialism, and inflation, 2017
 یادداشت: کتاب حاضر با ترجمه محمد مبینی سوچلمایی توسط انتشارات آماره در همین سال فیپا گرفته است.
 موضوع: اقتصاد آزاد/ سیاست اقتصادی
 شناسه افزوده: تدینی، مهدی، ۱۳۵۹-، مترجم
 رده‌بندی کنگره: HB۹۵
 رده‌بندی دیویی: ۳۳۰/۱۲۲
 شماره کتابشناسی ملی: ۹۴۵۸۱۵۸



■ بازار آزاد و دشمنان آن

لودویگ فون میزس / ترجمه مهدی تدینی

آماده‌سازی و تولید: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

طراحی گرافیک: پرویز بیانی

نوبت و شمارگان: چاپ اول ۱۴۰۲، ۱۱۰۰ نسخه

همه حقوق چاپ و نشر برای بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه محفوظ است.
 هرگونه اقتباس از این اثر، منوط به دریافت اجازه کتبی از ناشر است.

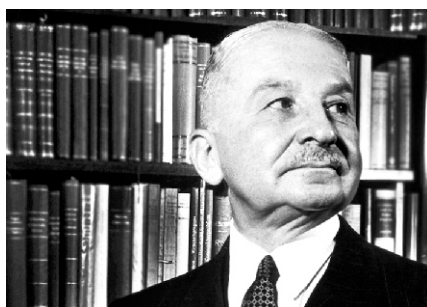
بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخررازی، خیابان شهدای ژاندارمری شرقی، پلاک ۷۴

طبقه سوم، تلفن، ۶۶۴۷۷۴۰۵

@ketabeparseh





لودویگ فون میزس (۱۸۸۱-۱۹۷۳)

حقوقدان، اقتصاددان و جامعه‌شناس اتریشی امریکایی
از آثار مهم او می‌توان به کنش انسانی، سوسیالیسم، نظریه پول و اعتبار،
پرووکراسی و لیبرالیسم اشاره کرد.

تقدیم به

موسیٰ غنی نژاد

(مترجم)

فهرست

- ۱۱..... میزس متفکری بی‌همتا: موسی غنی نژاد
- ۲۳..... سپاسگزاری
- ۲۵..... پیشگفتار مترجم
- ۳۳..... پیشگفتار: به قلم ریچارد ام. ابلینگ
- ۳۴..... لودویگ فون میزس: زندگی و کارنامه‌اش
- ۴۴..... لودویگ فون میزس و بنیاد آموزش اقتصاد
- ۴۹..... درسگفتارهای سال ۱۹۵۱ در بنیاد
-
- ۵۳..... درسگفتار اول: علم اقتصاد و مخالفان آن
- ۶۳..... درسگفتار دوم: شبه‌علم و فهم تاریخی
- ۷۵..... درسگفتار سوم: انسان کنشگر و علم اقتصاد
- ۸۹..... درسگفتار چهارم: مارکسیسم، سوسیالیسم و شبه‌علم
- ۱۱۱..... درسگفتار پنجم: کاپیتالیسم و پیشرفت بشر
- ۱۲۹..... درسگفتار ششم: پول و تورم
- ۱۴۵..... درسگفتار هفتم: استانداردهای طلا: اهمیت و بازیابی آن
- ۱۶۳..... درسگفتار هشتم: پول، اعتبار و چرخه کسب و کار

۱۰ ■ بازار آزاد و دشمنان آن

- ۱۸۱..... درسگفتار نهم: چرخه تجاری و فراتراز آن
- ۱۹۹..... ارجاعات متفرقه نقل شده در جریان مباحث
- ۲۰۱..... بنیاد آموزش اقتصاد: خانه آزادی از ۱۹۴۶
- ۲۰۳..... نمایه

میزس متفکری بی‌همتا

موسی غنی‌نژاد

لودویگ فون میزس یکی از بزرگ‌ترین متفکران علوم اجتماعی در سده بیستم میلادی است. با نگاهی به گذشته و درک زمانه‌ای که او در آن قلم می‌زد می‌توان به عظمت و اهمیت کاری که انجام داد پی برد. او دستاوردهای نظری بسیار مهمی در علوم اجتماعی به‌ویژه اقتصاد و روش‌شناسی داشت. ما اینجا تنها به بخش کوچکی از نظریه مهم وی درباره کنش انسانی و تبعات روش‌شناختی آن اشاره خواهیم کرد تا اهمیت دستاورد او برای علاقه‌مندان به دانش اقتصادی در دنیای امروز معلوم گردد. تصریح دقیق مبانی روش‌شناختی خاص علم اقتصاد که تحت تأثیر گسترش نفوذ پوزیتیویسم رو به فراموشی می‌رفت از دستاوردهای مهم میزس است که متأسفانه هیچ‌گاه به درستی در محافل رسمی دانشگاهی و آکادمیک مورد توجه قرار نگرفت. میزس با طرح نظریه پراگماتولوژی توانست اشتباهات و ابهامات موجود در نظریات کلاسیک‌های علم اقتصاد را که حتی انقلاب مارژینالیستی در نظریه ارزش نتوانسته بود کاملاً برطرف کند، به روشنی توضیح دهد؛ و به مقابله جدی با رویکردهای پوزیتیویستی برخیزد که داشت به سرعت در میان اقتصاددانان

زمان او رواج می‌یافت. همچنان که جلوتر خواهیم دید، دستاورد علمی میزس در این زمینه هنوز واجد اهمیت انکارناپذیر است.

مهم‌ترین نمایندگان اقتصاد کلاسیک، آدام اسمیت و دیوید ریکاردو، به‌رغم اهمیت بنیادی نوشته‌هایشان، به‌طور مستقل و مستقیم درباره‌ی روش‌شناسی علم اقتصاد چیزی نگفته بودند. نسل دوم از کلاسیک‌ها یعنی ناسو سنیور، جان الیوت کیرنس و جان استوارت میل بودند که به این مهم پرداختند. بدون طرح مبسوط دیدگاه‌های روش‌شناختی این اقتصاددانان سده‌ی نوزدهم، اشاره می‌کنیم که در مباحثِ جملگی آنها، پوزیتیویسم به عنوان تنها روش علمی معتبر که آگوست کنت مطرح کرده و به صورت فراگیری در قاره‌ی اروپا و نیز انگلستان مورد استقبال قرار گرفته بود، هیچ جایی ندارد. آنها معتقد بودند قضایای کلی و بنیادی علم اقتصاد بدیهی ماقبل تجربی، و روش این علم اساساً استنتاجی است. مثلاً ناسو سنیور از چهار قضیه‌ی بنیادی سخن می‌گوید که نخستین و مهم‌ترین آنها این است که «هر انسان خواهان کسب ثروت بیشتر با کمترین زحمت ممکن است». از نظر او، این اصل همان جایگاه و اهمیت را در علم اقتصاد سیاسی دارد که قانون جاذبه‌ی نیوتن در فیزیک، به گونه‌ای که وجود آن در تقریباً همه‌ی قضایای دیگر اقتصاد سیاسی مفروض گرفته می‌شود و تقریباً هر قضیه‌ی اقتصادی صرفاً جلوه‌ای از آن است (سنیور، ۲۸). سه قضیه‌ی دیگر سنیور نیز که ناظر بر افزایش جمعیت، توانایی تولیدی بی‌پایان کار و بازدهی کاهنده در کشاورزی است، بدیهیاتی ناشی از مشاهده‌ی واقعیات تجربی است و به عقیده‌ی او، آنها را نمی‌توان محصول استقرا از واقعیات‌های جزئی دانست، زیرا قضایایی هستند که به محض بیان مورد قبول عقل عام قرار می‌گیرند (سنیور، ۲۲۷).

جان استوارت میل در رساله‌ی درباره‌ی تعریف اقتصاد سیاسی در سال ۱۸۳۶ کم‌وبیش همان موضع روش‌شناختی سنیور را اتخاذ می‌کند و می‌گوید در علوم

اجتماعی به علت پیچیدگی موضوع مورد مطالعه، تعدد بی‌شمار عوامل مؤثر بر هر واقعه و امکان ناپذیر بودن تجربهٔ آزمایشگاهی که در علوم تجربی رایج است، روش پژوهش علمی نمی‌تواند مبتنی بر تجربهٔ بیرونی یا بعد تجربی باشد، بلکه ناگزیر روشی قبل تجربی است. او در توضیح نظر خود مثال جالبی مطرح می‌کند و می‌گوید فرض کنید این پرسش مطرح است که آیا سلاطین مطلق، قدرت حکومت را در جهت رفاه اتباع خود اعمال می‌کنند یا برای ستم و تعدی به آنها؟ برای پاسخ به این پرسش به دو روش می‌توان پژوهش انجام داد. تجربه‌گرایان روش بعد تجربی را اتخاذ می‌کنند؛ یعنی از طریق استقرای مستقیم از رفتار سلاطین مستبد در طول تاریخ در صدد پاسخ برمی‌آیند. اما اهل تئوری تنها به تجربهٔ تاریخی از حکومت سلاطین اکتفا نمی‌کنند، بلکه به تجربهٔ درونی از رفتار انسان ارجاع می‌دهند و می‌گویند ملاحظهٔ گرایش‌های طبیعت انسانی در وضعیت‌های گوناگون، به ویژه آنچه در اذهان ما می‌گذرد، به ما حکم می‌کند استنباط کنیم انسانی که در وضعیت سلطان مستبد قرار می‌گیرد، استفادهٔ بدی از قدرت خواهد کرد. به قطعیت این نتیجه‌گیری هیچ خدشه‌ای وارد نخواهد شد، حتی اگر سلاطین مطلق وجود نداشتند یا ما هیچ اطلاع تاریخی از آنها نداشتیم. «نخستین این روش‌ها عبارت است از روش صرفاً استقرایی، دومی روش مختلط استقرایی و استدلال منطقی است. روش نخست را بعد تجربی و روش دوم را قبل تجربی می‌توان نامید» (میل، ۵۶). او در ادامه توضیح می‌دهد که منظورش از قبل تجربی اندیشه‌ورزی صرف مستقل از هر گونه تجربه نیست، بلکه استدلال مبتنی بر تجربهٔ عام است و نه واقعیات تجربی خاص.

جان ایوت کیرنس یکی دیگر از اقتصاددانان برجستهٔ سدهٔ نوزدهم است که در پی جان استوارت میل در صدد تصریح روش علمی اقتصاد سیاسی کلاسیک برآمد. او همانند سنپور معتقد بود مقدمات منطقی اقتصاد سیاسی مبتنی بر

مشاهدات بی‌واسطه ماهیت انسانی و شرایط طبیعی است، تمایل انسان به ثروت بیشتر با زحمت کمتر، خواص فیزیکی عوامل طبیعی، به خصوص زمین (اصل بازدهی کاهنده) واقعیاتی بدیهی‌اند. او مانند میل در چارچوب اقتصاد ریکاردویی می‌اندیشید و مانند او اعتقاد داشت در علوم اجتماعی، بر خلاف علوم طبیعی، نمی‌توان به آزمون‌های کنترل‌شده و آزمایشگاهی دست یازید. او این نکته مهم را بر نظریات پیشینیان خود اضافه کرد که اقتصاددان بر خلاف فیزیکیان کار خود را با علم به علت‌های بنیادین آغاز می‌کند. منظور او این است که موضوع مورد مطالعه اقتصاددان رفتار انسان‌ها در شرایط طبیعی معین است؛ یعنی او از ابتدا نسبت به موضوع مورد مطالعه خود نوعی ادراک درونی و پیشینی دارد. اما فیزیکیان از چنین امتیازی برخوردار نیست، زیرا از قبل هیچ ادراک درونی از چرایی پدیدارهای فیزیکی ندارد (کیرنس، ۵۰). به رغم طرح نکات مهم و بنیادی در خصوص ماهیت علم اقتصاد و روش‌شناسی آن از سوی کلاسیک‌های سده نوزدهم در انگلستان، اکثریت قریب به اتفاق آنان در چارچوب رویکرد ریکاردویی می‌اندیشیدند و از این‌رو از نظریه ارزش کار یا ارزش هزینه تولید او پیروی می‌کردند. در حقیقت، می‌توان گفت پاشنه آشیل کلاسیک‌های علم اقتصاد در سده نوزدهم همین نظریه نادرست ارزش مطلق یا ارزش عینی (مادی) بود که مانع توضیح حقیقی کارکرد بازار می‌شد و تئوری آنها را دچار تناقض‌های ناگزیر می‌کرد. گرچه برخی متفکران فرانسوی مانند گندیاک^۱ حتی همزمان با آدام اسمیت تئوری اقتصادی و نظام بازار را با تکیه بر نظریه ارزش ذهنی مطرح ساخته بودند، اما با توجه به شهرت و مقبولیت اسمیت و بعداً ریکاردو، دیدگاه‌هایشان در زمان خود مورد توجه قرار نگرفت. تنها در اوایل دهه ۱۸۷۰ بود که نظریه

1. Étienne Bonnot de Condillac (1714-1780)

ارزش ذهنی یا نظریهٔ مارژینالیستی ارزش از سوی سه اقتصاددان برجستهٔ آن زمان یعنی کارل منگر، لئو والراس و استنلی جونز به طور مستقل از هم مطرح گردید و به این ترتیب اقتصاد نئو کلاسیک پا به عرصهٔ وجود نهاد و علم اقتصاد از دام نظریهٔ ارزش کار یا ارزش مطلق رهایی یافت. اما این به معنای پایان معضلات ناظر بر مبانی و روش‌شناسی علم اقتصاد نبود. علاوه بر مدعیان مکتب تاریخی آلمان، رونق روزافزون پوزیتیویسم که از اواخر سدهٔ نوزدهم و اوایل سدهٔ بیستم شکل‌های ظریف‌تر و پیچیده‌تری به خود گرفته و مورد اقبال اهل علم واقع شده بود، تعداد کثیری از اقتصاددانان را وسوسه می‌کرد که همانند علوم طبیعی رویکرد تجربی را جایگزین روش استنتاجی و قضایای انتزاعی (قبل تجربی) علم خود کنند. درست است که کارل منگر پاسخ در خوری به مدعیان مکتب تاریخی داده و جانانه از روش استنتاجی مبتنی بر قضایای کلی دفاع کرده بود، اما پیچیدگی بیان او با استفاده از رویکرد فلسفی ارسطویی چندان برای نسل جدید اقتصاددانانی که به سیاق پوزیتیویست‌ها می‌خواستند هر طور شده از فلسفه تبری جویند، جذاب و قابل درک نبود. اینجاست که لودویگ فون میزس وظیفهٔ تصریح و تدقیق مبانی علم اقتصاد را به عهده می‌گیرد.

میزس معتقد است اقتصاد سیاسی کلاسیک به دلیل نقصی که در نظریهٔ ارزش داشت نتوانست دامنهٔ این علم جدید را از محدودهٔ معین ثروت مادی و نفع شخصی فراتر ببرد. اما با شکل‌گیری نظریهٔ ارزش ذهنی در سال‌های ۱۸۷۰ دانش اقتصادی به سطح عام‌تر ناظر بر انتخاب انسانی ارتقا یافت. او نظریهٔ ارزش ذهنی را صرفاً جایگزین ساده‌ای برای نظریهٔ متناقض ارزش کار کلاسیک‌های علم اقتصاد نمی‌داند، بلکه آن را نظریه‌ای عمومی دربارهٔ کنش انسانی یا به اصطلاح پراگماتولوژی تلقی می‌کند. او بر این رای است که همهٔ مسائل اقتصادی در چارچوب نظریهٔ عمومی کنش قرار دارد و هیچ مسئلهٔ